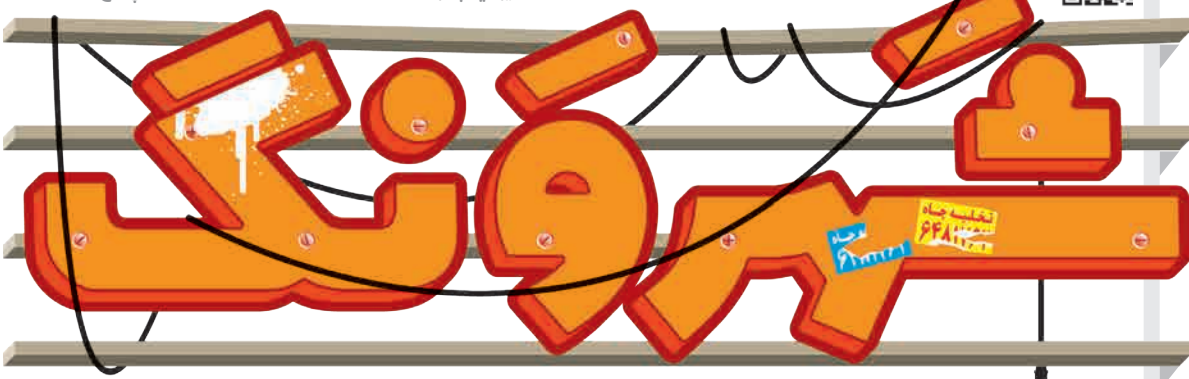




شماره چهار صد و شصت و دوم

پیراگتھر: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

توی دنیای پر از اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهر ونگ»



رئیس اورژانس: دشمن از طریق ارسال لوازم آرایش ارزان قیمت حوادث بیوتروریستی به وجود می آورد

خوشگلا باید بترسن خوشگلا باید بترسن

یک نفر از مشهد: تازه نمی دونید از طریق لباس زیر ارزان قیمت چه کارهایی که نمی کنن. از کنار اون: خانمم، به لحظه تشریف بیار، باز می خوام انتحاری بزنم؟ دست فروش مترو: خانومها، عزیزهای من، رزلب ۲۴ ساعته آوردم براتون، لبث پوست نیمی شه، دارای گارانتی عدم مشکل بیوتروریستی، داعشیش ده تومن، جبهه النصره فقط پنج سعیدمر تقوی: هی می گم ریمیل نزنید! مومیایی: به حق چیزهای نشنیده

#تانک_ارشاد_خط_چشم_انحرافی_صدف_بیوتروریستی_گر_ناشو_از_من_بخر_شهر ونگ



گمشدگان

لیونل مسی در نمایشگاه کتاب تهران!



یک ناشر اهل ترکیه در نمایشگاه کتاب تهران می گفت: بسیاری از بازدیدکنندگان به جای این که درباره کتاب از ما بپرسند، نحوه سفر و قیمت ها و موضوع اقامت در ترکیه را از ما جویا می شنوند و هر چه ما می گوئیم به ما از تباطلی ندارد به خرج شان نمی رود. برای همین گفتیم برویم سراغ ناشران کشورهای دیگر ببینیم مردم از آنها سراغ چه چیزهای می گیرند:

ناشر روس: استقبال مردم از غرفه ما خیلی خوب بود، البته ما دو عنوان کتاب بیشتر نداشتیم، باین حال مردم صف می ایستادند که من نفهمیدم چرا به فارسی کلماتی می گفتند که من نفهمیدم، اما حتما به حوزه کتاب ارتباط داشته، مثلا اگر درست تلفظ کنم می گفتند، ازدواج دختر روس، جام جهانی، جووون و... من از این همه شور و انگیزه خیلی لذت بردم.

ناشر کرشمالی: مردم از من می خواستند یک ریلیشن شیب با مدیر مسئول یک روزنامه با سابقه در ایران داشته باشم. خیلی مردم مهربانی هستند. حالا من باید در مورد ایشان تحقیق کنم، مثلا عکس شان را ببینم و...

ناشر برزیل: مردم خیلی تمایل داشتند کتابی در مورد یک استخر مختلط در برزیل و نحوه ابراز تفاوت های فرهنگی بخوانند. من راستش درست نفهمیدم چه می گویند. حالا باید با دیپلمات های خودمان و کاردار فرهنگی مان در ایران صحبت کنم، بلکه بتوانیم در نمایشگاه های بعدی بر اساس ناقله دوستان ایرانی عمل کنیم.

ناشر گرجستان: من فکر کنم ملت ایران که قبلا شاعر مسلک بودند، الان خیلی طرفدار مهندسی ارزش شده اند. مدام می پرسند کتابی در مورد قیمت ملک در تفریس نداریم؟ یا کتابی با موضوع وام خرید مسکن می خوانند.

ناشر آلمانی: راستش را بگویم من چیز زیادی سر در نیامدم، یک عده جمع شده بودند جلوی غرفه ما و هسی ادا درمی آوردند و می گفتند: ایخنت ایشتن اوشتنماریاویبیبی ایشلینزنا. این کلمات آلمانی نیستند، اما این هنر دوستان فکر می کردند واژه های آلمانی به کار می برند، چرا می خندید؟ شاعری دانید چه می گفتند؟ چرا می روید؟ صبر کنید.

ناشر برتغالی: ما نفهمیدیم چرا حدود ۱۰ هزار نفر جلوی غرفه ما جمع شده بودند و فریادی می زدند مسی از رونالدو بهتر است. اینها را رد کردیم یک عده دیگر با لباس رونالدو آمدند با ما عکس سلفی گرفتند. من هنوز گیجم و البته بدتم هم دردمی کند. اورهان پاموک: من خیلی علاقه دارم این بار که به ایران برگردم بشود دیداری با شاپان مصلح داشته باشم. من به عنوان برنده جایزه نوبل نشستم توی غرفه و مردم می آمدند از من می پرسیدند جشن امضای کتاب شاپان مصلح در کدام غرفه برگزار می شود. حسودی ام شد.

ناشر آرژانتینی: روزهای اول خیلی سوت و کور بود، یک فروشنده جوان ایرانی داشتیم گفت اگر غرفه را شلوع کند پول بیشتری بهش می دهیم یا نه؟ گفتم می دهیم. فرداش با یکی آمد غرفه که خیلی شبیه لیونل مسی بود. اسمش فکر کنم رضا پرستش بود. حضورش غوغا کرد. فروش هر کتابی که داستش گرفت چند برابر شد. مردم از او می خواستند کتاب امضا کنند.

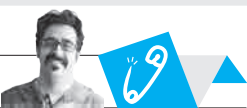
ناشر چینی: من هنوز ملنگ و مات مانده ام. مردم می آمدند غرفه از ما می پرسیدند کتاب ارزان نداریم؟ پرسیدیم یعنی چی؟ می خندیدند و می گفتند ای شیولون دوباره پرسیدیم منظورتان چیست؟ جواب دادند کتاب بنجل چینی که ارزان باشد. ارزان بودن کتاب حسن است؟ یکی شان پرسید شاهنامه چینی ندارد؟ کلیدر چینی چطور؟

ناشر کلمبیایی: در ایران به کتاب می گویند جنس؟ چون مردمی که به غرفه ما سر می زدند می پرسیدند آمیگو جنس خوب چی داری؟ خیلی هم به فضاوردی و به فشار فتن علاقه نشان دادند. بعضی ها هم سراغ همسر بیکه را از ما می گرفتند.

ناشر اهل جیبوتی: مردم از ما تقاضای نقشه داشتند و هی می گفتند شما کجای نقشه جهان هستید؟ خیلی موضوع مهمی است؟

تماشاخانه

محمد رضاقفی | کارتونست | email: sunysaghafi@yahoo.com



عدالت خاموش!

شهر ونگ

فلکه اول

رازهایی برای بقا... است. معمولاً صف آن از صف غایبان در شب های واریز پاره هوشم شروع تر است. بعد از تهیه بلیت، وارد یکی از سخت ترین مراحل این امرات می شوید، باید حدس بزنید که در قطار کجا می ایستد و همان دوروبر کمین کنید. باید بدنه شدن چراغ های قطار از داخل تونل، رقابت هر لحظه فشرده تر می شود. در قطار که باز شد، کسی مجال پیاپی شدن، پیدا نمی کند اصلا دلیلی ندارد، شما فیزی نیمه راه باشی و وسطش پیاده شوی، همه فقط باید سوار شوند. سوار شدن هم به این آسانی نیست، کسانی که بخت یارشان بوده و جلوی در ایستاده اند، راحت تر سوار می شوند، اما اگر از در فاصله داشته باشی، باید با اهرم فشار استفاده کنی؛ به این صورت که دو دستت را دو طرف در قرار بدهی و به کمک بالا تنه و پایین تنهات به طور همزمان، فشاری وارد کنی که جمعیت جابه جاشود و بتوانی وارد شوی. دست آخر هم چون در بسته نمی شود، مامور مترو می آید و نفر آخر را جوری فشار می دهد که ستون فقرانش شکل فابری خود را از دست می دهد.

توصیه های ایمنی: کفش آهنین، اسبیری خوش بو، کتفله، دو دستی جیب خود را بپایند و حس ششمی قوی، برای حدس زدن این که کدام صندلی زودتر خالی می شود، فراموش نشود.

شود

پشت صحنه شهر ونگ به روایت دوربین مدار بسته

مومیایی در تحریریه!

به عروس بودنشان توجه کنند و کل منظومه شمسی با تمرکز دور عروسی و حنابندانشان بگردد که انگار در زمان قطعی سسرطان را کشف کرده اند. اما به شکل خاصش را ما در تحریریه داشتیم. روز روز می آمد می نشست پشت میز ش طبق معمول از سیستم های مدیریتی و آسیب محیط زیست و شهرداری تهران حرص می خورد و به افسرده های تحریریه روحیه میداد و وسایلی را جمع می کرد و می رفت؛ تا این که یک روز وقتی وارد تحریریه شد، سوشیانس شجاعی فرد برای کل کشید و گفت نازنین جمشیدی هفته پیش عروس شده! آخر عروس هم این قدر بی سروصدا می داد! آن هم توی فصل انقراض مردهای قصه از دو جوی و شکار چیان پلنگ! من حتی چندباری فیلم های هفته قبل را مرور کردم اما هیچ اثری از دو جوی و شکار چیان پلنگ! من حتی چندباری فیلم های هفته قبل را مرور کردم اما هیچ اثری از دو جوی و شکار چیان پلنگ! من حتی چندباری فیلم های هفته قبل را مرور کردم اما هیچ اثری از دو جوی و شکار چیان پلنگ!

دوربین مدار بسته... همانطور که قبلا هم گفتیم، تحریریه شهر ونگ انگار آن مکان هایی است که هیچ وقت ساکت و بی خبر نیست و بنده به عنوان یک دوربین مدار بسته تعطیلات ندارم و شب و نصف شب و کله صبح باید حواسم به رفت و آمد این پیش فعالان عزیز باشد. این هفته هم اصلا حوصله شان را نداشتم و نمی گذاشتند دودقیقه بتوانم خودم را خاموش کنم و چشمم پنهان نیتند. از بس هم تکراری هستند، همین هادی حیدری را یک بار ببینید، انگار همیشه دیده اید. یکجوری با تعصب همیشه لباس چهارخانه تنش می کند که من گاهی مجبورم خودم را ویدیوچک بکنم. این الان هفته پیشش است یا همین الانش. از طرفی سوشیانس شجاعی فرد که عین شبکه های فیلم است. می گویند از بیست سال پیش همین شکلی بوده و افتاده و دور تکرار و وقتی آن صفحه های قدیمی شهر ونگ را هم می بیند که انگار تونل زمان داریم یا سوشیانس! اصلا اینها همان شبیه هم هستند و من با آن زلزلوشن مزخرفم فقط یک سسری سبیلی می بینم که موهایشان در آستانه ریختن است، اما از اینها که بگذریم، این هفته عجیب ترین عروس دنیا در تحریریه ما بود، معمولی اش این است که دخترها وقتی بخوانند عروس بشوند، یکجوری تمام دنیا و کائنات را موظف می دانند

شهر فرنگ

ناجی العلی | کارتونست



فلسطین: هرگز فراموش نمی کنیم!

شهر ونگ